

مسائل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه

توضیح مختصری دربارهٔ ۳مین نوشته

اثر "مسائل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی روسیه" برای اولین بار به زبان روسی در شماره "روزنامه" "ایسکرا" (جرقه) مورخ دهم ژوئن ۱۹۰۴ چاپ رسید. و برای اولین بار در شماره‌های ۴۲ و ۴۳ مجله "عصر جدید" انتشارت گرفت. ۱۹۰۴ به زبان آلمانی منتشر شد. متن حاضر کتاب از مجله "عصر جدید" نقل شده است.

روزنامه "ایسکرا" اولین روزنامه مخفی جامعه حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه بود که در سال ۱۹۰۰ برای اولین بار در لایپزیک منتشر شد و از جمله اعضای هیئت تحریریه آن اکمل رود، لنین، ماوتف، پله خانف و سامولویچ بودند. بعد از انشعاب حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در کنگره دوم (۱۹۰۲) ایسکرا بصورت ارگان نشریها درآمد و تا سال ۱۹۰۵ به همین حالت باقی ماند.

(توضیح از ملاحظات کتاب)

مقدمه

یکی از حقایق پرآرزش دیرینه که هنوز بصورت خود باقی است، اینست که جنبش سوسیال دموکراسی کشورهای عقب ماند، باید از جنبشهای با سابقه تر و قدیمی تر کشورهای پیشرفته بیاموزد. ما بخود این جسارت را صد هم که باین جمله متقابلا چنین اضافه کنیم: احزاب سوسیال دموکراسی با سابقه کشورهای پیشرفته نیز میتوانند و میبایست بهمین طریق از آشنائی نزدیکتر با احزاب برادر جوانتر خود، بیاموزند.

همانطور که از نظر اقتصاد دانان مارکسیست - برخلاف اقتصاد دانان کلاسیک بورژوازی و بطریق اولی برخلاف اقتصاد دانان دولکیر [های] - مراحل اقتصادی - قبل از نظام سرمایه داری در مقام مقایسه با نقطه اوج خلافت یعنی سرمایه داری، صرفا اشکالی از "تکامل ناپاکتگی" نمی باشند بلکه از لحاظ تاریخی انواع همبایه گوناگونی از اقتصادند بهمین سوال نیز از نظر سیاستمداران مارکسیست - جنبش سوسیالیستی با تکاملهای متفاوت هر کدام مختلفات مشخص تاریخی خود را دارا میباشند و هر قدر این اصول گسی سوسیال دموکراسی را با تمام چندگانگی محیطهای گوناگونش - بیشتر و بهتر بنشانیهم بهمان اندازه از "ال عمد" و اصول گسی و احالت جنبش سوسیال دموکراسی بیشتر آگاه میشویم و بهمان اندازه کوتاه بینی افق محدودی که مولود مجلسی گزائی است بسزوا میگراید.

بسی جهت نیست که خلعت بین الطلسمای این شدت با مارکسیسم عجیب شده است و بهبود نیست که شیوه "تفکر فرصت طلبانه" همواره در انزوای طبعی محصور میباشند. مقاله "زیر که به نقاضای روزنامه" "ایگرا" ارگان حزب سوسیال دموکرات روسیه و برای در این روزنامه نوشته شده است میتواند برای خوانندگان آلمانی نیز حاوی مطالب جالبی باشد.

I

وظیفه خاصی به حزب سوسیال دموکرات روسیه محول شده است که در تاریخ

سوسیالیزم بی سابقه میبایست که وظیفه که کشوری استبدادی یک ناکشاید مکرانیک نشنا -
 سب با جازده" طبقاتی پرولتاریا را، بوجود آورد. مقایسه میان اوضاع کنونی روسیه با اوضاع
 آلمان در زمان قانون ضد سوسیالیستها که اینک مرسوم شده، موضوعی عبت و بهبود
 است زیرا که در اربع قیاس، اوضاع روسیه را از نقطه نظر پلیسی - و نه سیاسی - مسود
 توجیه قرار میگیرد. موانعی که باعث فقدان آزادبهای دکرانیکفرا راه جنبش نمودن
 قرار دارند اهمیت نسبتا کثیری را دارا میباشند. جنبش نمودن ای در روسیه نیز توانسته
 است محدودیتهای "قانون اساسی" حکومت مطلقه را لگد مال کند و خود "قانون اساسی"
 متوسطه "تظاهرات خیابانی" را - با وجود همه نقائص و کمبودهایش، وضع نماید. علاوه
 بر این جنبش نمودن ای تا پیروزی نهائی بر حکومت مطلقه این روش را ادامه خواهد داد.
 دشواری عدد "حزبات سوسیال دکراسی در روسیه عبارت از اینست که همای حکومت طبقاتی
 بورژوازی-بوسیله" سلطه" قهر آمیز حکومت مطلقه مستور ماند و است و این امر به آئین جازده"
 طبقاتی سوسیالیستی الزاما یک خصلت انضمامی [آبستره] تعلقانی و به آنتاسیون -
 [تبیح] بلا واسطه سیاسی یک خصلت عمدتا انقلابی - دکرانیک، میبخشد.
 هدف قانون ضد سوسیالیستها [در آلمان] صرفا این بود که طبقه کارگر را در
 خارج از محدود "قانون اساسی" قرار دهد - آئین در یک جامعه بورژوازی بسیار تکامل
 یافتهای که پارلمانتاریسم آن موجب گسترش و عمران شدن کبیه" اختلافات طبقاتی شده بود
 و اتفاقا بلاهت و ناهنجاری اقدام بیسارک در همین موضوع نهفته بود. ولی در روسیه -
 قرار است که تجربه" معکوسی صورت گیرد و یک سوسیال دکراسی بدون سلطه" بلا واسطه
 سیاسی بورژوازی، بوجود آورد شود.

این موضوع نه تنها انتقال مکتب سوسیالیستی بروسیه را، نه تنها مسئله "آنتاسیون" [تبیح]
 را، بلکه حتی مسئله" تشکیلات را نیز بصورت کاملا ویژه ای در میآورد. در جنبش سوسیال دکراسی
 برخلاف تجربیات سوسیالیزم تخیلی گذشته، مسئله" تشکیلات" نیز فقط یک محصول ساختگی
 تخیلیات نیست بلکه یک محصول تاریخی طبقاتی است که سوسیال دکراسی فقط آگاهسی -
 سیاسی را بآن میافزاید. در شرایط عادی - یعنی آنجا که سلطه" سیاسی طبقاتی بسط
 یافته" بورژوازی قبل از جنبش سوسیال دکراسی تحقق یافته است - اولین تشکیک سیاسی
 کارگران تا حدود زیادی بوسیله" بورژوازی انجام می پذیرد. "مانیفست کمونیست" میگوید:
 "در این مرحله، تشکیک نهاد کارگران هنوز معلول اتحاد آنها نیست بلکه نتیجه" اتحاد بورژوازی -
 است" در روسیه این وظیفه بوسیله سوسیال دکراسی واگذار شده است تا بخشی از پیرومه" تاریخی

را به وسیلهٔ دخالت آگاهانه جایگزین نماید و پیرو لائبریا را از پراکندگی سیاسی - که نالود و رژیم استبدادی را تشکیل می‌دهد - به حالتی شکل تشکیلاتی یعنی بعنوان طبقهٔ رزنده و آگاه بهدی، هدایت نماید. پایین ترتیب مسئلهٔ تشکیلات برای سوسیال دیموکراسی روسیه با دشواری ویژه‌ای همراه است - آنهم نه فقط بخاطر آنکه سوسیال دیموکراسی باید بدون - همهٔ ظواهر طرز کار بورژوازی - تشکیلات را بوجود آورد بلکه قبل از هر چیز به خاطر آنکه باید چون "خالق متعال" آنرا "از هیچ" بیاموزند و در یک خلا و بدون مادهٔ اولیهٔ سیاسی ای - که معمولاً به وسیلهٔ جامعهٔ بورژوازی آماده می‌گردد، بوجود بی‌آورد.

مشکلی که سوسیال دیموکراسی روسیه از چندین سال پیش تا آن دست بگیریمان است، درست همین مسئله است که گذار محافظ و تشکیلات مجلسی پراکند و مستقلی - که متناسب با مرحلهٔ تدارکی و عهد تا تبلیغاتی جنبش بود - به تشکیلاتی که برای یک عمل سیاسی یکپارچهٔ نمود، در تمام کشور ضروریست، چگونه باید انجام گیرد. البته از آنجا که برجسته‌ترین اقدام اشکال قدیمی تشکیلاتی - که دیگر غیر قابل تحمل شده و از نظر سیاسی کهنه گشتانند - تجزیه و خود مختاری کامل و مطلق العنان برد تشکیلات مجلسی بود، لذا طبعاً راه حل مرحلهٔ جدید باید کار تدارکی بزرگ تشکیلاتی - یعنی سنترالیم باشد.

یافتاری و اصرار بر روی اندیشه‌های سنترالیمی موضوع اصلی روزنامهٔ "پیکرا" در تلاتر و کوشش سه سالهٔ آن بخاطر تدارک آخرین کنگرهٔ حزب بود، کنگره‌ای که در واقع در حکم کنگرهٔ مؤسسان بود. همین اندیشه بر کلبه عناصر جوان سوسیال دیموکرات در روسیه مستولی بود، مع الوصف پیروی در کنگرهٔ حزب و از آن محضراً اینکه بعد از کنگره - آشکار گشت که سنترالیم تنها شعار نیست که کل محتوی تاریخی و ویژگیهای فرم تشکیلات سوسیال دیموکراسی را در بر می‌گیرد و بار دیگر مسلم گردید که درک مارکسیستی از سوسیال لیسم در هیچ زمینهای و از جمله در مسائل تشکیلاتی به وسیلهٔ فورمولهای متجبری دستخوش انجام نمی‌شود.

کناسی که به وسیلهٔ رفیظینین - یکی از درخشانترین رهبران و رزندگان "پیکرا" در دورهٔ فعالیتهای تدارکاتی قبل از کنگرهٔ حزب سوسیال دیموکرات روسیه - نوشته شده است، نمایانگر سیمانتیک بینشهای جبرانات ماوراء مرکزیت [اولترا سنترالیم] حزب سوسیال دیموکرات روسیه می‌باشد. در کسی که در اینجا بنده تریس و مؤثرترین

نحوه بیان شده است شامل سنترالیم خشن و بی پروایی است که اصل حمایتی آن از يك طرف تاپیز و تفكك شدید گروه سازماندهی شده و مرکب از عناصر برجسته و فعال انقلاب از محیط غیر تشکیلاتی و بی انگیز انقلابی است که آنرا معصوم کرده است. میباید و از طرف دیگر انضباط خشن و دخالت مستقیم قاطع و تعیین کننده سازمان مرکزی در کلیه شئون تشکیلات مجلسی حزب است. کافی است باین موضوع اشاره بشود که مثلا برای اسرایین استنباط سازمان مرکزی صلاحیت آنرا خواهد داشت که همه تشکیلات فرعی حزب را سازماندهی کند و بنابراین ترکیب افراد هر يك از تشکیلات مجلسی [حزبی] روسیه را از "لوتیش" [بلوچك] تا "سوسك" و "ایر کوتك" تعیین نماید و از جانب خود برای آنها نظامنامه های مجلسی تنظیم کرده و آنها را بوسیله دستوری مصلح نماید و از نو بوجود آورد، و بالاخره با این شیوه بطور غیر مستقیم ترکیب عالیترین مرجع حزبی یعنی کنگره حزب را نیز تحت نفوذ خود در آورد. طبق این استنباط کمیته مرکزی به منزله "هسته مرکزی فعال حزب میباشد و تمام تشکیلات دیگر صرفا جنبه ابزار اجرایی آنرا دارند.

اتفاقا کمین ادغام يك مرکزیت مقدر تشکیلاتی با جنبش خود سوسیال دموکراسی را يك اصل ویژه انقلابی - مارکستی میداند و حقایق زیادی را برای اثبات درك خود، ارائه میدهد مع الوصف باید موضوع را کسی بیشتر مورد بررسی قرار دهیم.

شك نیست که سوسیال دموکراسی بطور کسی حاوی يك گرایش قوی سنترالیتی میباشد، چون سوسیال دموکراسی از يك زمینه اقتصادی - که دارای گرایش سنترالیم سرمایه داری میباشد - برخاسته است و مجبور است که مبارزه خود را در چهارچوب سنترالیم بورژوازی دولت واحد بزرگی انجام بدهد لذا فی نفسه مخالف شدید هر نوع خود مختاری و هر گونه فدرالیسم ملی میباشد و چون این رسالت را دارا میباشد که در مقابل کلیه منافع دستجات و گروههای پرولتری، در چهارچوب دولت متوسطه از ضایع کل پرولتاریا - بمنوای يك طبقه - پاسداری نماید، لذا طبیعا همواره در تلاش آنست که گروههای ملی، دینسی و حرفهای طبقه کارگر را در يك حزب واحد بزرگ بهم جوش بدهد و تنها در موارد استثنائی و غیر عادی مثل انترنشنال اجبارا باصل فدرالیسم تن در بدهد.

در این زمینه برای سوسیال دموکراسی این موضوع مطرح نبود و نیست - که يك مجموعه فدراتیو از تعداد بیشمار تشکیلات مخصوص ملی و ایالتی باشد - بلکه میخواهد يك حزب واحد و بزرگ کارگری را در سراسر خاک روسیه بوجود آورد، مع الوصف درجه شدت و ضعف مرکزیت و سایر عوامل متوسطه در درون يك حزب واحد سوسیال -

د مكراسى روسيه - خود مسئله د بگيرى است .

از نقطه نظر وظائف رسمى سوسيال د مكراسى - بعنوان يك حزب رزمند - مركز پت در تشكيلات از ابتداى كار در حكم شرط لازمى است كه با ظرفيت مهارتسى و قدرت عملى حزب رابطه و تناسب مستقيمى دارد اما در اینجا شرائط تاريخى ويژه مهارت پيرولترى از جنبه هاى ضرورت رسمى هر نوع تشكيلات رزمند ، به مراتب مهتر ميباشند .
جنبش سوسيال د مكراسى اولين جنبش تاريخ جامعه طبقاتى است كه در تمام لحظات [حيات] خود و در تمام طول مسير خود روى تشكيلات و اقدام مستقيم و مستقل خود ، حساب مى كند .

از اينرو سوسيال د مكراسى نوع كاملا متفاوتى از تشكيلات را بوجود مى آورد تا - جنبشهاى سوسياليمتى پيشتين و از جمله نوع واكويينى - بلا نكيتسى .

وقتى لنين در گمايش " صفحه " ۱۴۰ - اظهار ميدهد كه سوسيال د مكرات انقلابى كسى جز " آن واكويينى نيست كه با تشكيلات پيرولتاريائى آگاهى طبقاتى يافته ، پيوندى ناگسستى دارد . " بنظر ميرسد كه با اين موضوع كم بها داده است . لنين عوامل - ضايع كننده د مكراسى از بلا نكيتى را تشكيلات و آگاهى طبقاتى پيرولتاريا و شيوه " توسطه گرانه" يك اقليت كوچك - ميدهاند . او فراموش نميكد كه اين موضوع در برگريرنده " يك تفهيم كامل از بايى از مظاهرم تشكيلاتى ، دادن يك معنوى كاملا جديد به مفهوم منترياليم و يك درك كاملا تازه از مناسبات متقابل تشكيلات و مهارزه ميباشند .

بلا نكيتى نه شكى به عمل بلا واسطه طبقاتى نمود ، كارگر بود و نه با اين جهت - بلك تشكيلات نمود ، اى احتياج داشت . برعكس از آنجا كه نمود ، وسيع خلق ميبايتسى تازه در لحظه انقلاب ب قدم ميدهد ان مهارزه بگذارد و اقدامات موقى بر اى روبراه كردن يك قيام ناگهانى انقلابى ميبايتسى بدست اقليت كوچكسى انجام بگيرد ، لذا جدايى شده يد ميان افرادى كه اين طبقات شخص را بجهت داشته با نمود ، مردم ، بر اى انجام - موفقيت آميز وظائف آنها مستقيما ضرورى بود . البته اين امر ممكن و قابل اجرا نيز بود ، زيرا ميان فعاليتهاى توسطه گرانه" يك سازمان بلا نكيتسى و زندگى روزمره" نمود ، مردم هيچ رابطه" درونى وجود نداشت .

در ضمن تاكيد و وظائف عملى - از آنجا كه پيوند و با زمينه" ابتدايى ترين مهارزه طبقاتى نداشتند و بطور ضربالعجل از قطعات پراكنده ، اى ساخته شده بودند - همه جزئياتشان از قبل تعيين شده و بعنوان برنامه" معينى تثبيت گشته و مقرر گرديد ، بودند

باین جهت اضماعی فعال تشکیلات طبعا میدل به ارگانهای اجرایی شده . پسوند که صرفاً اراده ، شخصی را ... که از قبل و خارج از حیطه فعالیت آنها تعیین شده بود . اجرا میگردند و فقط آلت فعل یک کشته مرکزی بودند . باین ترتیب عامل دومی نیز برای سنترالیم توطئه گرانه وجود داشت یعنی انقیاد و اطاعت کورکورانه و مطلق ارگانهای حزب از اولیا کشته مرکزی و گسترش اختیارات مهم اولیا سازمان مرکزی بر کوچکترین سازمانهای حزبی شرایط فعالیت سوسیال دمکراسی کاملاً متفاوت است و از نظر تاریخی از ابتدائی ترین مبارزات طبقاتی رشد می کند و باین ترتیب دستخوش این تضاد دیالکتیک میشود که در این جا اثرش پرولتاریا^۱، تازه در جریان مبارزه تعلم می باید و تازه در حین مبارزه است که وظایف مبارزاتی برای او روشن میشوند . تشکیلات روشنگری و مبارزه در اینجا از یکدیگر جدا نیستند و از نظر مکانیکی و زمانی - آنطور که در مورد جنبش بلانکیستی صادق است - عوامل مجزایی نمیباشد بلکه جنبه های مختلف یک پیرویه واحد هستند .

صرف نظر از اصول کلی مبارزه ، از یک طرف هیچ تاکیک مبارزاتی آماد می - که تمام جزئیات آن از پیش تعیین شده و بتوان بر اساس آن عضویت در حزب سوسیال دمکراسی را تحت سیطره ، یک کشته مرکزی قرار داد - وجود ندارد ، از طرف دیگر پیرویه مبارزاتی بوجود آورنده ، تشکیلات موجب بی ثباتی مداوم دایره نفوذ سوسیال دمکراسی میشود . از این موضوع چنین نتیجه گیری میشود که مرکزیت سوسیال دمکراسی نمیتواند بر پایه اطاعت کورکورانه و انقیاد مکانیکی مبارزین حزبی ، هرت مرکزی خود را مستقر سازد و از طرف دیگر همان هسته مرکزی پرولتاریای آگاهی طبقاتی یافته که تا بحال در کار ثابت حزبی سازمان دهی شده است ، با قشر محاط کننده ای که تا این زمان در مسیر مبارزه طبقاتی و در پیرویه روشنگری طبقاتی قرار گرفته است - هرگز نمیتوان خط تکیک و نهایت مطلقش کشد . باین جهت بنا نمودن مرکزیت سوسیال دمکراسی بر پایه این دو اصل کلی ، یعنی بر اساس اطاعت کورکورانه کتبه سازمانهای حزبی از یک هرت مرکزی - که فعالیتها و کوچکترین جزئیات کار آنها را تحت نفوذ خود در آورده و به تنهایی برای همه مانت بند ، برای همه می آفریند و برای همه تصمیم میگیرد - و همچنین بر اساس میزبندی قاطع میان هسته مرکزی سازماندهی شده ، حزب و محیط انقلابی که آنها را محاط کرده است - چیزی که لنهن بدفاع از آن برخاسته است - از نظر ما انتقال مکانیکی اصول تشکیلاتی جنبش بلانکیستی از شبکه های توطئه گریه جنبش سوسیال دمکراسی نبود ، های کارگری میباشد . لنهن احتمالاً توانسته است دقیقاً از مخالفین خود موضوع را در این مورد مشخص نماید زیرا او " سوسیال دمکراتهای انقلابی " را

"حاکمین هاسی که با تشکیلات کارگران آگاهی طبقاتی یافته متحد شده اند" میدانند و لسی در حقیقت سوسیال دمکراسی با تشکیلات طبقه کارگر متحد نبود بلکه خود جنبش طبقه کارگر است.

بنابراین سنترالیم سوسیال دمکراسی باید خصائص کاملا دیگری را در اختیار داشته باشد تا سنترالیم بلا تکلیفی. سنترالیم دمکراسی نمیتواند خلاصه فشرده ای از اراده پیوسته تازار باشد و آگاه نهفت کارگری در برابر تک تک گروهها و افراد باشد، عبارت دیگر این یک "خود مرکزیت" فئودالیستی پروسولتاریاست، حکومت اکثریت در دوران تشکیلات حزبی خود اوست.

از بررسی همین معنوی اصلی سنترالیم سوسیال دمکراسی آشکار میشود که امر^{وز} برای چنین مرکزیتی هنوز شرایط لازم نمیتواند در روسیه باندازه کافی وجود داشته باشد. این شرایط عبارتند از: موجود بودن یک فئودالیسم از پروسولتاریا که تا این زمان در مبارزه سیاسی تعلیم یافته باشد و وجود این امکان برای او که تغییر موقعیتش را با اعمال نفوذ مستقیم خود (در کنگره های طبقه های حوزی، روزنامه های حوزی و غیره) بیان نماید. بدیهی است این شرط آخر، تازه بر اثر آزادی سیاسی میتواند در روسیه موجود آورد شود و لسی شرط اول - یعنی تربیت کردن پیشاهنگان پروسولتاریایی که دارای آگاهی طبقاتی بوده و قدرت تشخیص و قضاوت داشته باشند - در واقع در حال تکوین یافتن است و باید بعنوان هدف رهنمود بخشند و اقدامات تهیهی "آیندسین" آینده و هم چنین فعالیتهای تشکیلاتی، تلقی گردد.

با این جهت اطمینان خالصی که بر عکس لنین در مورد وجود همه شرایط مذکور برای بنیان گذاری یک حزب بزرگ و بسی نهایت مرکزیت یافته کارگری در روسیه کسوتی - ابراز میدارد به مراتب فخر منتظره تر بنظر میرسد. وقتی لنین خوشبینانه اعلام میکند که اکنون دیگر "در سوسیال دمکراسی روسیه خود آموزی مفهوم تشکیلاتی و انضباطی - برای پروسولتاریا بلکه برای برخی از آکادمیکها [دانشگاه دیدگان] ضروری واجب است" (صفحه ۱۴۷)، وقتی او اهمیت تعلیم دهند "کارخانه" صنعتی بر روی پروسولتاریا، مورد تحسین قرار میدهد و معتقد است که کارخانه صنعتی بر حسب طبیعت خود پروسولتاریا را از نظر "انضباط و تشکیلات" بالغ میسازد. (صفحه ۱۴۷) - بار دیگر این استنباط کاملا مکانیکی از تشکیلات سوسیال دمکراسی بنحیه ظهور میرسد. "انضباط" مورد نظر لنین بهیچ وجه، تنها سوسیال کارخانه صنعتی بلکه پروسولتاریا نمیتواند سوسیال:

سربازخانه و یا بوسيله سوروكراسى مدىن و مختصر كلام بوسيله مجموعه مكانيزم دولت سوروكراى مرکزيت باخته، به پرولتاريا آموخته شود البته اين چيزى جز استعمال بمورد يك اصلاح شد اول نست - كه براي انضباط و مفهوم كامل شفاير را بطور يكسان ذكر كريم طاهيم مفاوتى شل بى ارادگى و بى فكرى يك تود ° كوششى چند دست و با دار كه به موجب رتم ساز حركاتى مكانيكى انجام ميدهد و با هم آهنگ ساختن داوطلبانه مضامين سياسى يك قشر اجتماعى اطاعت مرد هوار يك طبقه تحت تسلط قرار گرفته و با سوروش مازاند هسى ند ° طبقاى كه براي رهايى خود تلاش نمى كند .

پرولتاريا نه بوسيله انضباطى كه دولت سرمايه باو تزويق كرد ° است - چيزى كه صرفا با انتقال ساز از دست سوروكراى به كميته مركزى سوسال دمكراسى صورت ميگيرد - تربيت نميشود بلكه بوسيله در هم شكستن و ريشه كن كردن اين دوك دوران سرد دارى از انضباط است كه تازه ميتواند برآى انضباط نوين ° انضباط داوطلبانه و خود خواسته سوسال دمكراسى - تربيت گردد .

همين پارتاب روشنتر ميسازد كه مركزيت از نظر سوسال دمكراسيه ارايم مفهوم مطلقى - كه در هر مرحله از جنبش كارگرى بلك اندازه قابل اجرا باشد - نيت ° بلكه بايد بعنوان گراييشى تلقى گردد كه تحقق آن در پروسه مبارزه بنحو يكسانى با روشنگرى و تعليم سبب شود ° هاى كارگرى پيش ميروند .

بد بيسى است كه نقصان مهمترين شرائط لازم برآى تحقق سنتراليزم در سطح وسيعى در جنبش روسيه ميتواند امروزه موجب اختلافات بيمارى گردد . معالوف بنظر ما اشتباه خواهد بود اگر فكر كنيم كه حكومت اكثريت كارگران آگاه در درون تشكيلات حزبشان - كه هنوز قابل اجرا نمى باشد - ميتواند " موقتا " بوسيله يك استبداد " منتقل شده ° به هرت مركزى حزب، جانشين گردد و خطاست اگر تصور كنيم كه عدم وجود كنترول طبقى خود هاى كارگرى بر روى عمل و بى هلى ارگانهاى حزبى، ميتواند بجهت ترتيب برهكنها كنترول شدن عمليا كارگران انقلابى توسط كميته مركزى - جانشين شود .

خود تاريخچه جنبش روسيه شواهد زيادى برآى اهميت بخرنج و بچه ° سنتراليزم بمفهوم اخيره ارائه ميدهد - هرت بلا متفرع مركزى - مورد آرزوى لنين - با اختيارات تفسيرى نامحدودى كه در مورد كنترول و دخالت دارد - چنانچه صرفا در جهت تكيكى فعاليت سوسال دمكراسى و براي تنظيم وسايل خارجى و فرمانهاى تجهيى - از قبل در اختيار قرار دادن ادبهاى حزبى و تقسيم صاحب نيمروهاى تجهيى و مالي - مورد استفاد قرار گرفته طبعاً

چیز بی معنایی خواهد بود و فقط در صورتی می‌تواند یک هدف منطقی داشته باشد که در خدمت بوجود آوردن یک تاکتیک واحد مبارزاتی و برای برانگیختن یک فعالیت بزرگ سیاسی در روسیه - مورد استفاده قرار گیرد. ولی ما در تخییراتی که تا کنون در جنبش روسیه رخ داده‌اند چه می‌بینیم؟ می‌توانیم و شریختن‌ترین تغییرات تاکتیکی آن در دهه اخیر - توسط برخی از رهبران جنبش و بطریق اولی بوسیه* دستگاه‌های رهبری "کف" - شده‌اند بلکه هر بار محصول ناگهانی قلمان خود جنبش بود. از این جمله است اولین مرحله جنبش واقعی پرولتاریائی در روسیه که با بروز ابتدائی اعتاب بزرگ پترسبورگ در سال ۱۸۹۶ آغاز گردید و اولین اقدام اتحادی بود. ای پرولتاریای روسیه را جشن گرفت. مرحله دوم نیز همین گونه بود و تظاهرات خیابانی سیاسی دانشجویان - بطور کامل ناگهانی - بر اثر آشوب دانشجویی پترسبورگ در ماه مارس ۱۹۰۱ شروع شد. نقطه عطف با اهمیت دیگری که تاکتیک بوجود آمد و افق تازه‌ای بر وی آن گشود، اعتاب وسیعی بود که بطور "خود بخودی" در رستوف بوسیه* صحنه سازی و تهییج خیابانی - که دارای هدف مشخصی بود - و بوسیه* تجمعات مردم در فضای آزاد و بوسیه* سخنرانهای طنزی، صورت گرفت - چیزی که حتی جسورترین رژیم‌گان سوسیال دمکراسی نیز تا چند سال قبل از آن - یک خیال‌بافی تلقی می‌نمودند و اصولاً تصور آنها هم نمی‌کردند. تمام این موارد بدو آگاهی "همل" شروع شدند. رهمنمود و رهبری آگاهانه تشکیلات سوسیال دمکراسی نقش بی اندازه نا چیزی در آنها بازی کرده بودند، البته این موضوع متوسطه نقمان آماج گی این تشکیلات خاص برای اقبای نقش خود نبود - ولو آنکه این عامل نیز تا حدود زیادی موثر بود و باشد - بهر حال بهیچ وجه بعلمت فقدان این تشکیلات نبود زیرا سوسیال دمکراسی روسیه بر حسب نظر لنین یک قدرت مرکزی بلا شازع بوجود آورد. بر عکس یک چنین قدرت مرکزی، با احتمال قوی تنها در این جهت تأثیر می‌گذاشت که پلان تصمیمی تک تک کمیته‌های حزب را تسدیدتر کند و دوگانگی ای میان خود و مهاجم و سوسیال دمکراسی مردم و شزلزل، به وجود آورد. همین پدید آمدن یعنی نقش نا چیز رهمنمودهای آگاهانه دستگاه‌های رهبری حزب در مورد تنظیم تاکتیک، در آلمان و سایر نقاط نیز دیده می‌شود. خصلتهای همه تاکتیک مبارزاتی سوسیال دمکراسی بطور کلی "کف" - شده‌اند بلکه نتیجه یک سلسله متوالی از اقدامات خلا فاع بزرگ مبارزات تجربی و اکثر ابتدائی طبقاتی - می‌باشند. در اینجا نیز ناخود آگاهی بر خود آگاهی سبقت گرفته و منطق پیرویه عینی تاریخی بر منطق ذهنی ناقلین آن پیشی می‌گیرد. نقش رهبری سوسیال دمکراسی در این رابطه خصلت عهدتاً محافظه کارانه ای دارد، زیرا که این نقش

بر حسب تجربه با آنجا منتهی میشود که بر روی هر زمینه "مبارزه" تازه بدست آید، تا آخرین حد کار کند و آنرا هر چه زودتر بحماری در برابر نوسانهای بعدی سبک بهتر مدلل سازد مثلا تاکتیک گونسی، سوسیال دموکراسی آلمان، هموما بعلت همه جانبه بودن قابل توجهیست، اما خطای پند بپیش و در همین حال قابل اطمینان بودنش مورد اجاب و تحسین قرار میگیرد ولی این فقط بمعنی آنست که حزب ما، مبارزات روزمره اش را بطرز عالی تا کوچکترین جزئیات با زمینه پارلماناریستی گونسی، منطبق ساخته است و بمعنی آنست که حزب ما میداند چتره "مجموعه" زمینه مبارزاتی را که در پارلماناریسم تعمیم شده است - با در نظر گرفتن اصول - مورد بهره برداری قرار بدهد. ولی در همین حال این نوع خاص از تنظیم تاکتیک، تا کسب بعدی افق های دیگر را مستور ساخته است که در مقیاس وسیعی ناممکن به ابدی ساختن و تلقی کردن آن بعنوان تاکتیک مبارزاتی سوسیال دموکراسی - تا حدودی آشکار شده است. پس نتیجه شدن کوشش "پاریوس" - که سالهاست برای طرح مباحثه در باره "انفاذ تاکتیک جدیدی" در رابطه با الفای احتمالی حق رأی عمومی، در روزنامه های حزبی بهبود تلاش می کند - نوعی مباحثه است که بخوبی بیانگر این مطلب میباشد - ولو آنکه چنین احتمالی از طرف رهبر حزب مطلقا جدی تلقی گردیده باشد. البته این گاهلی بیشتر باین ترتیب توجه میشود که در خلا "اسکولاسیون [گمان مطلوب] انتزاعی، خطوط و زوایای قابل لمس یک موقعیت تخیلی سیاسی - که هنوز بوجود نیامده است - بختی قابل ترمیم میباشد. همچنین این موضوع برای سوسیال دموکراسی مهم نیست که هر بار برای تاکتیک آید، برنامه های از قبل پیش بینی و طراحی نمود، باشد بلکه مهم زند و نگاه داشتن ایزنهایمی تاریخی صحیح حزب از اشکال مرسوم مبارزاتی هر دوره و احساس زند و در مورد تناسب مرحله "مربوطه" مبارزه و در مورد افزایش ضروری عوامل انقلابی از نقطه نظر هدف نهائی مبارزه "طبقاتی پرولتاریاست".

البته اگر بخواهیم مثل لنین دستگا و رهبری را آنچنان با غمختهای منفی اختیارات مطلقه، مجهز سازیم، بمعنی آن خواهد بود که محافظه کاری را - که از سرشت هر دستگا و رهبری مشتق میشود - بطور منتهی تا خطرناکترین حد ممکنه فعال ساخته باشیم. اگر تاکتیک سوسیال دموکراسی، نه از طرف کمیته مرکزی بلکه از جانب مجموعه حزب و از این صحیح تر از طرف مجموعه جنبش تعیین شود، در اینصورت برای هر یک از تشکیلات حزبی طبعا آن آزادی حرکتی ضروری میشود که صرفا امکان استعاره "کامل از همه" وسایل موجود در موقعیتهای مربوطه را برای فعال ساختن مبارزه و همچنین رشد انگیزه های انقلابی را به وجود میآورد. البته ماوراء مرکزیت [اولترا سنترالیسم] ایکه مورد تأیید لنین قرار دارد،

بنظر ما در مجموع وجود خود روح خلاق شبتی ندارد بلکه دارای یک روح بسی رنگ و بوی باشد اراده است. صبر تفکر او حد تا در جهت کنترل فعالیت حزبی است، نه در جهت پارویی آن، در جهت محدود کردن آنست و نه در جهت گسترش آن، در جهت محکم فشرودن جنبش است و نه در جهت بهم نوردن یک کردن آن .

بنظر میرسد که انطفا در لحظات متوسطه این آزمایش برای سوسیال دموکراسی روسیه بسی پسرایی دو گانه ای را در برداشته باشد . این آزمایش در آستانه یک مبارزه بزرگ انقلابی برای سرنگونی حکومت مطلقه قرار دارد، در آغاز و با بهتر پگولیم در متن یک مرحله از فعالیت شد بد و خلاق در زمینه تاکتیک - قرار دارد و در حال گسترش و بسط تب آلود و جنبش دائره نفوذ خود میباشد - و این چیزست که در مراحل انقلابی امری بد پرسی است. انطفا اگر بخواهیم در اینگونه لحظات و نمود های معنوی حزبی را به دل و زنجیر بکشیم و قابلیت توسعه جنبشی آنرا با سم خار دار محصور کنیم، بمعنی آن خواهد بود که خواسته باشیم سوسیال دموکراسی را از همان آغاز کار برای وظایف بزرگ لحظه مورد نظر در سطح وسیعی محدود کرد .

واضح است که صرفا باستناد تذکرات کلی فوق در مورد محتوی خاص سنترالیم سوسیال دموکراسی، نمیتوان مواد اساسنامه حزب سوسیال دموکرات روسیه را بطور دقیق تدوین کرد . این تدوین طبیعتا در تحلیل نهائی بستگی به موقعیتهای شخصی دارد که تحت آنها فعالیت مراحل متوسطه بصورت میگیرند - و از آنجا که موضوع پسر نخستین تجربه یک تشکیلات بزرگ پرولتاریائی در روسیه است - بستگی میتواند توقع آنرا داشت که بدون عیب و نقص باشد و بهر حال ابتدا باید بپوشه آزمایش حیات عینی، را پشت سر بگذارد . البته آنچه از استنباط کلی در مورد نوع تشکیلات سوسیال دموکراسی منشا میگیرد، خطتهای کلی آنست، روح تشکیلات است و این امر مخصوصا در اوائل جنبش خود ای حد تا موجب خلعت همآهنگ سازند و در هم ادغام کنند . سنترالیم سوسیال دموکراسی میشود و نه خلعت پسرایی و منحصر بپسود آن . البته اگر این روح آزادی تحریک سیاسی، توأم با تیز بینی در مورد استحکام اصولی جنبش و وحدت آن، در صفوف حزب جا بیافتد، آنوقت هر نوع خشونت و حتی خشونت اساسنامه ای که ناشیانه تدوین شده باشد، بسزوی در پروسه عمل خود بخود بطور روشنی تصحیح خواهد شد . این جمله بندی و متن اساسنامه نیست که تعیین کند ارزش نرم تشکیلاتی است بلکه احساس و اندیشه ای که از طرف رزندگان فعال در این متن گجانده میشود هستند که تعیین کند ارزش نرم تشکیلاتی میباشند .

II

ما تا کسین مسئله " سنترالیزم را از نقطه نظر اصول کسین سوسیال دموکراسی و همچنین تا حدودی از نقطه نظر ضابطات امروزی روسیه مورد بررسی قرار دادیم. البته اندیشه " باعدارانه " نئین و دوستان او در جانبداری از ماورا " مرکزیت [اولترا سنترالیزم] یک معمول تصادفی از اشتباهات نیست، بلکه متوسط بد شعری با اپورتونیزم است - که تا کوچکترین جزئیاتش در مسائل تشکیلاتی مراعات شده است. با اعتقاد نئین: " موضوع پسر سراسر اینست که بوسله " مواد اساسنامه " تشکیلاتی یک صلاح کما بیش برزند و طبع اپورتونیزم ساخته و پرداخته شود، هر قدر ریشه های اپورتونیزم عمیق تر باشند همان نسبت باید این صلاح نیز تر باشد. (موضوع ۲۴) نئین همچنین قهر مطلقه " کینه " مرکزی و مهار کردن حزب بوسله " ضرورت شده بد اساسنامه را صد موشی در برابر جریان اپورتونیزمی میداند و شخصیات روسیه " آنرا طلاق و اشتباهی ذاتی آکادمیکها [دانشگاه دیدگان] بخود مختاری و بی تشکیلاتی و وحدت و انزجار آنها از انضباط شدید حزبی و هر نوع " سوروکراسی " در حیات حزبی معرفی میکند .

بعقیده " نئین فقط سوسیالیست " ادبی " است که به علت آشفتنگی ذاتی و غفلت فرد گراپانه " خود در برابر اینگونه قدرتهای نامحدود کینه " مرکزی که علم میکند، بر عکس یک سولتراضیل بخاطر غریزه " انقلابی خود از کینه " سختگیرها " شدت طلبها و قاطعیت های بالاترین مقامات حزبی حتی احساس تادمائی نیز میکند و از تمام عملیات دشواری که انضباط حزبی " مقصد میدارد، چشم بسته با خرسندی اطاعت مینماید .

نئین میگوید: " سوروکراسی در برابر دموکراسی " - چنین است اصل تشکیلاتی سوسیال دموکراسی انقلابی در مقابل اصل تشکیلاتی اپورتونیزم ها . " (ص ۵۱)

او مؤکداً باین موضوع استناد میورزد که همین اختلاف میان درک سنترالیزمی و خود مختاری در سوسیال دموکراسی کینه کشورهای که در آنها خط مشی انقلابی و غیر مینشن با روزیونیزمی در مقابل هم قرار میگیرند - وجود دارد . او مخصوصاً رویدادهای اخیر حزب [سوسیال دموکرات] آلمان و مباحثاتی را که در مورد مسئله " خود مختاری حوزه های انتخاباتی شروع یافته است ،

بمثنوی نمونه ذکر میکند . بهین علت هم که باشد بررسی مطالبی که نئین در این باره مطرح میکند، جالب و مفید است .

قبل از هر چیز باید اشاره کنیم که سرچشمه ساختن و تاکید شده بر روی کلیات ذاتی سولتاریا در رابطه با تشکیلات سوسیال دموکراسی و مطنون بودن به عناصر " آکادمیک " جنبش، سوسیال دموکراسی در حقیقت بیجهت و جنیه " مارکسیستی - انقلابی " ندارد و حتی میتوان به

سادگی وجود قرابت آن با نظریات اپورتونیستی را باثبات رساند .
 آنتاگونیسم میان عنصر خالص پرولتاری و روشنفکر سوسیالیست غیر پرولتاری (پرچم اید ه او -
 لویک مشترکی است که نیمه آثار مثبت های فرانسوی - که فقط عضو اتحادیه کارگران بودند
 و شعار قدیمی : " به سیاست داران بد بین باش " را مطرح میکردند ، اتحادیه کارگری انگلستان
 با سو " ظن نسبت به " خیال با فان " سوسیالیست و بالآخره - چنانچه اطلاعات ما صحیح باشد - هم
 چنین " آگنومیسیم " خالص " روزنامه " اندیشه " کارگر " که سابقا در پترسبورگ منتشر میشد - و برای
 انتقال افق محدود اتحادیه کارگری انگلستان به روسیه " استعدادی کوشش میکرد - در لاسوی آن
 دست اتحاد بهم داد و بودند .

ناگفته نماند که در پراتیکسی که تا این زمان از سوسیال دمکراسی اروپای غربی
 دیده ایم یک رابطه غیر قابل انکار میان اپورتونیسم و عناصر آکادمیک مشاهده میشود و همچنین
 از سوی دیگر رابطهای میان اپورتونیسم و گرایش های ضد سنترالیستی در سافل تشکیلاتی
 به چشم میخورد ولی اگر این پدید ها را که از یک زمینه " شخص تاریخی برخاسته اند - از این
 رابطه جدا سازیم ، باین منظور که آنها را بعنوان کلیشه های آبتوره [انتزاعی] - که
 دارای اعتبار مطلق و کسی میباشد - معرفی کنیم . آنوقت چنین رفتاری بزرگترین گناه در
 برابر " روح نقد " مارکسیسم و بخصوص علیه متد فکری دیالکتیک تاریخی آن خواهد بود .

اگر بطور آبتوره [انتزاعی] قضیه را بررسی کنیم ، فقط میتوانیم اینطور نتیجه
 گیری کنیم که فرد " آکادمیک " - که باقتضای منشاء خود با پرولتاریا بیگانه بود و عنصری
 است که از پرولتاریای برخاسته است - نه بر اثر هماهنگی با احساس طبقاتی خود بلکه فقط
 بوسیله " ظنه " بر آن میتواند از طریق اید ه اولوژی به سوسیالیسم برسد و باین جهت آمادگی
 بیشتری برای انحرافات اپورتونیستی دارد تا پرولتاریای آگاهی باقتضای - که اگر ارتباط
 زنده اش با زمینه " اجتماعی خانوادگی او با خود " پرولتاریائی قطع نشده باشد - فزیزه بیا -
 واسطه " طبقاتیش با وثبات و استقامت انقلابی می بخشد . و اما اینکه زمینه " مساعد افراد دانشگا
 دیده برای اپورتونیسم دقیقاً بجه " شکلی ظاهر میشود و در چه قالب قابل لسی از رهنورد
 های تشکیلاتی در میآید - چیزست که در هر مورد بستگی به محیط شخص اجتماعی جامعه
 متوسطه دارد .

پدید ه های حیات سوسیال دمکراسی آلمان و فرانسه و ایتالیا که لنین بآنها
 استناد میورد ، از یک زمینه " اجتماعی کاملاً مشخص - یعنی از یک پارلماناریسم پرولتاری - ریشه
 گرفتارند همانطور که این امر بطور کلی محیط گفت و ویژه " جریانهای اپورتونیستی

گسوسی در جنبش سوسیال دموکراسی اروپای فدرسی میبایست. گرایشهای مخصوص اپورتونیمیست
در جهت فیهر تشکیلاتی بودن نیز از همین امر نشاء می گیرد.

پارلمانتاریسم نه تنها همه خالپردانهای معروف اپورتونیم گسوسی را - همانطور
که ما سابقه آنرا در فرانسه، ایتالیا و آلمان داریم - تقویت میکند و بکارهای رفورمیستی،
همکاری طبقات و احزاب و تکامل مسالمت آمیز و غیره پرمی میدهد. بلکه در ضمن زمینهای پست
وجود میآورد که این خالپردانها را عملاً قادر به مالیت میازد، باین ترتیب که پارلمانتاریسم
در سوسیال دموکراسی نیز دانشگاه دیدگان را - بعنوان نماینده مجلس - از خود بهره‌دار
بانی جدا میازد و او را تا اندازه‌ای نسبت به پرولتاریا تفوق میبخشد و بالاخره همین
پارلمانتاریسم با رشد جنبش کارگری، آنرا وسیله رونق و ترقی سیاسی میازد و باین ترتیب
بآسانی جنبش کارگری را بصورت پناهگاهی برای بقای موجودیت پرولتاریا جا به طلب و از خطر
ناپودی جسته، در میآورد.

بر اثر کلیه این عوامل است که گرایشهای شخص اپورتونیمیست آکادمیکها در سوسیال
دموکراسی اروپای فدرسی منجر به شد تشکیلاتی شدن و بی انضباطی آنها میشود. دومین
شرط جریان های اپورتونیمیستی زمان حاضر در واقع وجود یک مرحله عالی از تکامل جنبش
سوسیال دموکراسی و بنابراین تشکیلات حزبی متفرد سوسیال دموکراسی است. موضوع
اخیر اکنون بمنزله سنگر محافظ جنبش انقلابی طبقاتی در برابر روند های پرولتاریا -
پارلمانتاریستی است - که میخواهد این سنگر را متلاشی کند و از هم بپاشد تا بتواند بار
دیگر هسته فشرده فعال پرولتاریا را در خود بسی شکل و قواره رای دهندگان مستعمل سازد.
بدینگونه گرایشهای ضد سنترالیمیستی و "خود مختاری طلبانه" اپورتونیم مدین که بر
پایه تاریخی و با مقاعد شخص سیاسی انقلاب یافته است - بظهور میروند و این امر آنچنانکه
لنین مینماید معلول بی لیاقتی و بی معرفتگی ذاتی "روشنفکران" نیست بلکه بافتضای ضرورت
پارلمانتاریستهای پرولتاریا است بر خلاف تصور لنین. با ماهیت روانی آکادمیکها توضیح داده نمی
شود بلکه در رابطه با سیاست اپورتونیمیستهاست. ولی همه این غاسبات در روسیه استبداد
پنجوی کاملاً دیگری دیده میشود زیرا در آنجا - همانند غرب اپورتونیم در جنبش کارگری -
اصولاً مولود رشد زیاد سوسیال دموکراسی و تجزیه جامعه پرولتاریا نیست بلکه نتیجه
عقب ماندگی سیاسی آنست.

منطقی است که روشنفکران روسیه - که آکادمیکهای سوسیالیست از میان آنها برمیخیزند
- از روشنفکر اروپای فدرسی خصلت نامشخصتری داشته و بمعنی کامل که فیهر طبقاتی میباشد.

این موضوع - باضافه جوان بودن جنبش پرولتاریائی در روسیه - بطور کلی فضای حرکتی بسیار وسیعتری برای بسی تئوریک و باین در و آن در زندهای اپورتونیستی را بوجود میآورد - که گاه به نفسی و انکار کامل جنبه سیاسی جنبش کارگری منجر میشود و گاه برعکس باعتماد راسخ به ترور - بعنوان تنها راه نجات - منتهی میگردد، تا سرانجام با از نظر سیاسی و کفایت لیبرالیسم و با از نظر " فلسفی " در ایدئالیزم کانت مدفون گردد .

بنظر ما سوسیال دمکراتهای آکادمیک روسیه به خاطر داشتن گرایش فعال خاصی نسبت به غیر تشکیلاتی بودن، نه تنها فاقد نقطه اتکا، منتهی در پارلمانتاریسم پروروزی میباشند بلکه محیط و آفرروائی - اجتماعی متوسطه را نیز دارا نمیباشند . نویسنده مدین اروپای غربی که خود را وقف فرهنگ ظاهران موط به " من " خودشمسازد و این " اخلاق اشراف منشانه " را همراه خود بهمازده " سوسیالیستی و دنیای فکری سوسیالیستی نیز میآورد؛ بطور کلی عنصر "نونه" روشنفکر پروروزی نیست بلکه نماینده " مرحله" شخصی از هستی آن است یعنی اینکه او محصول پروروزی در حال تحلیل و زوار در رفته و پیوسیده است که در حلقه " منحوس تملط طبقاتی خود گرفتار شده است . بدیهی است که کج سلیقهگان خیالپرداز و اپورتونیست در میان آکادمیکهای سوسیالیست روسی برعکس بهتر متماثل هستند که تئوریکمکوس کف نفس و خود آزاری را بخود بگیرند .

" بیان خلق رفتن " های گذشته - یعنی تغییر قیاضی که آکادمیک ها اضطراب را بخود میدادند تا بشکل دهقانان درآیند - نیز مثل کپش خشن " منتهای گره تنده " طرفداران " اکونومیسم " خالص در زمان حاضر، تلاش بدوچانهای از طرف همان آکادمیک ها به پیش نیست .

اگر در حد آن نباشیم که مسئله " مربوط به فرمهای تشکیلاتی را از طریق انتقال مکانیکی گیتشهای منجمد اروپای غربی پروروسیه، بلکه بسوسیله " بررسی مناسبات مشخص متوسط به خود روسیه، محل کنیم - آنوقت به نتیجه " کاملاً دپگری خواهیم رسید . بهر صورت اگر همانند همین این نسبت را به اپورتونیسم بدیم که او بطور کلی مشتاق و خواهان یک فرم مشخص تشکیلاتی - مثلاً فرم غیر سنترالیستی - میباشد بمعنی آن خواهد بود که سرشت درونی آنرا شناختیم . اپورتونیسم به خاطر خملت فرصت طلبانه " خود، در مسائل تشکیلاتی نیز تنها یک پرنسیپ دارد و آنهم بسی پرنسیپی است . او در سائل کار خود را همواره بر اساس موقعیت ها و تا حدودی که با مقاعد او منطبق باشد برمیگزیند . ولی اگر مثل همین اپورتونیسم را اینطور فرموله کنیم که این کوششی است برای فلج کردن جنبش طبقاتی انقلابی مستقل پرولتاریا - تا آنرا در خدمت هوسانهای روشنفکران پروروزی قرار دهد، در این صورت

در مراحل آغاز جنبش کارگری نمیتواند پیوسته، هم وجود مرکزیت باین منظور نائل آید بلکه اتفاقاً يك سنتراليسم قوی است که میتواند جنبش پرولتاریا را - که هنوز نا روشن است - در اختیار مثنی رهبران متفکر آکادمیک قرار دهد. جالب اینجاست که در آلمان نیز در آغاز جنبش - وقتی که يك هسته مرکزی قوی از پرولتاریای آگاه و يك تاکتیک آرزو مند، سوسیال دموکراسی هنوز وجود نداشت - دو گرایش در مورد تشکیلات موجود بود: یکی شدیدترین سنتراليسم که توسط لاسال بعنوان "اتحادیه" سوسی کارگران آلمانی - تجلی کرد و دیگری نقطه ملاحظه آن یعنی "خود مختاری" که رهبران "ایزناخر" بود و در این میان تاکتیک ایزناخر با وجود همه نا روشنسی های اصولی انکار ناپذیرش، مراتب بیشتر موجب شرکت فعالانه پرولتاری در حیات معنوی حزب شد و رهنمود های بیشتری به کارگران داد - از جمله شاید بتوان تکامل سریع نشریات فراوان ایالتی را بعزت فعالانهای فراکسیون دانست - بطور کلی این تاکتیک کثیرسال و نیرومند تری بوجود آورد تا طرفداران لاسال که بالطبع جبهه بودند پیوسته تجسبات تأثیر تری با "دیکتاتورهای" خود داشته باشند.

بطور کلی تحت شرایطی که بخش انقلابی بود، کارگری هنوز پراکنده بود و خود جنبش متزلزل باشد - مختصر کلام: وقتی مناسبات شبه وضع حاضر روسیه باشد گرایش تشکیلاتی آکادمیکهای اپورتونیست را بیک سنتراليسم خشک و انحطاط ناپذیر، آلمانی باثبات میرساند. درست بهمان گونه که در مرحله بعدی یعنی در محیط پارلمانتاریستی و در برابر يك حزب کارگری نسوی و ریشه دار گرایش همه سنتراليسمی مطلوب طبع آکادمیکهای اپورتونیست می گردد.

اتفاقاً از نقطه نظر وحشتی که لنین از نفوذ روشنفکران در جنبش پرولتاریائی دارد، استنباط خود او از تشکیلات، بزرگترین خطر را برای سوسیال دموکراسی روسیه بوجود میآورد.

در واقع هیچ چیز چنانند جنبش در نزد پیولادین يك سنتراليسم پیروکرات - که کارگران مبارز را تا سطح ابزار بی اراده ای در اختیار "کمیته ها" تنزل میدهد - نمیتواند بیک جنبش کارگری جوان را باین سهل و سادگی بخدمت هوسهای تسلط طلبانه آکادمیک ها در آورد و برعکس هیچ چیز مثل خود فعالیت انقلابی کارگران و تشدید احساس سلولیت سیاسی آنها، نمیتواند جنبش کارگری را در ملاحظه سوء استفاد ه های اپورتونیستی روشنفکران جا طلب اطمینان بخش حرمانت نماید و در واقع آنچه را امروز لنین بعنوان شیمی میبند فردا میتواند به آسانی بیک حقیقت قابل لمس گردد.

فراموش ننگم، انقلابی که روسیه در آستانه آن قرار دارد يك انقلاب پرولتاریائی نیست بلکه يك انقلاب بورژوازی است که کپه صحنه های مبارزات سوسیال دموکراسی را بندت تخمیر خواهد داد. آنوقت روشنفکران روسیه نیز بسزوی سرشار از يك محتسوی طبقاتی شد به بورژوازی خواهند شد. اگر امروز سوسیال دموکراسی تنها رهبر شود، کارگری روسیه است در فردای بعد از انقلاب، بورژوازی و قبل از همه روشنفکران آن طبعاً خواهند خواست که شود و را تبدیل به سردبانی برای حکومت پارلمانتاریستی خود نمایند. حالا هر قدر مرحله کنونی مبارزه، خود پیوندگی، انگیزه، مستقل و شتم سیاسی هشیارترین قشر کارگری کشور از قید و بند آزاد شد، باشد، بهمان اندازه از لحاظ سیاسی بیشتر تحت مهبیز يك کپته مرکزی سوسیال دموکراسی قرار خواهند گرفت، بهمان اندازه بازی هوام فریمان در روسیه نوین آمانتر خواهد شد و بهمان اندازه معمول زحمت امروز سوسیال دموکراسی، فردا بیشتر نصیب بورژوازی خواهد شد.

تمام بند ار اعلی امتیاط ماورا، سنترالیستی - که نقطه اوج آن دور نگه داشتن اپورتونیم نوینم از جنبش کارگری سوسیاله، اساناه، تشکیلاتی است - قبل از هر چیز يك اندیشه واهی است.

تحت تاثیر بلاواسطه تازه ترین رویداد های سوسیال دموکراسی آلمان، ایتالیا، فرانسه ظاهراً این تمایل در سوسیال دموکرات های روسیه بوجود آمد. است که بطور کلی اپورتونیم بعنوان يك چاغشی - که فقط از خارج سوسیاله، هوامل دموکراسی بورژوازی به جنبش کارگری منتقل شد و با خود جنبش پرولتاریائی سر و کاری ندارد - تلقی گردد. چنانچه این مطلب صدق هم داشته باشد باز هم در اینصورت بی تأثیر بودن محدودینهای تشکیلاتی - که سوسیاله، اساناه صورت میگیرد - در مقابل تجاوز عناصر اپورتونیمتسی نغمه باثبات میرسد. چنانچه بوضوح گویه کپیری از عناصر فیهر پرولتاری به سوسیال دموکراسی بر اثر طبل اجتماعسی ریشه داری مثل ورشکستگی سریع اقمادی خرد و بورژوازی و ورشکستگی سرپرستری سیاسی لیبرالیسم بورژوازی و اضمحلال و ناپودی دموکراسی بورژوازی - صورت گیرد، آنوقت این يك تصور ساده لوحانه است که فکر کنیم با تدوین این یا آن نوع اساناه، حزیس میتوان مانع این موج در هم کوبنده شد. سوان اساناه فقط میتواند بر موجودیت فرقه های کوچک و یا شرکت های خصوصی مسلط شوند در حالیکه جریانهای تاریخی میتوانند طهرضم دقیق ترسین مقررات اساناهای همچنان بحیات خود ادامه بدهند. از این گذشته اگر مانع پیوستن شود، عظیمی - که بر اثر تحلیل رفتن مداوم جامعه بورژوازی، بوجود میآیند - به جنبش کارگری

بشویم و آنرا بهلاج جنبش کارگری محدود کنیم مرتکب خطائی شدیم. این جمله - که سوسیال دموکراسی بعنوان نمایندۀ طبقۀ کارگر در عین حال نمایندۀ ضایع مجموعۀ قشرهای پیشرو جامعه و با قربانیان نظام اجتماعی بورژوازی است - نباید فقط با این صورت تفسیر گردد که برنامه سوسیال دموکراسی تمام این ضایع را بطور ایدئال در بر میگیرد. تحقق این امر در طی یک پیرویه تکامل تاریخی میگیرد که ضمن آن سوسیال دموکراسی بعنوان یک حزب سیاسی نیز رفته رفته پناهگاہ تمام عناصر ناراضی شدۀ و در واقع تبدیل حزب خلق در برابر اقلیت ناچیز بورژوازی حاکم میشود. موضوع فقط بر سر اینست که سوسیال دموکراسی بتواند تا زمان پتیبای فعلی این همگامان رنگارنگش را تحت الشعاع هدفهای نهائی طبقۀ کارگر ننماید و روح مخالف خردانی غیر پرولتاری را با اقدام انقلابی پرولتاری منظم سازد، در یک کلمه: بتواند عناصری را که با روی میآورند در خود مستحیل سازد و همگام کند. این امر زمانی ممکن است که مثل آلمان، دستههای پرولتاریائی نیرومند و تعلم یافته تا کسوف نقش تعیین کنند. ای در سوسیال دموکراسی داشته باشند و بتوانند همگامان خرد و بورژوا و غیر طبقاتی را بهسیر انقلابی خود بکنند، در این صورت اجرای خشن تراندیشه های سنترالمنستی در تشکیلات و تدوین مواد جدید تری برای انضباط حزبی - بعنوان مدی در برابر جریانات اپورتونیستی - بسیار مؤثر خواهد بود. تحت این شرایط پس تک اساسانۀ تشکیلاتی میتواند وسیله همبرای مبارزه طبقه اپورتونیسم باشد همانطور که در سوسیال دموکراسی انقلابی فرانسه واقعا از درهم برهم کاری وان لوده^۱ جلوگیری کرد و همانطور که تجدید نظر در اساسانۀ حزبی آلمان در حال حاضر بهمین مفهوم ضروری شده است. البته حسی در چنین حالتی نیز اساسانۀ حزبی نباید فی نفسه ملاحظی بر طبقه اپورتونیسم تلقی گردد بلکه باید تنها یک وسیله قدرت پروری برای اجرای نظریات معتبر اکثریت پرولتاریای انقلابی حزب باشد و وقتی چنین اکثریتی وجود نداشته باشد آنوقت خشن ترین مواد اساسانۀ نیز نمیتواند جا بگزین آن بشود.

البته همانطور که گفتیم وجود عناصر (به حزب) بهیچ وجه نمیتواند تنها منشأ جریانات اپورتونیستی در سوسیال دموکراسی باشد. منشأ دیگر آن بیشتر در سرشت خود مبارزه سوسیال دموکراسی و در تضاد درونی آن نهفته است. بویژن تاریخی جهانی پرولتاریا تا سرحدی

^۱ وان لوده متولد سال ۱۸۵۹ استاد فلسفۀ دانشگاه تولوز و نمایندۀ مجلس فرانسه. او سخنران ماهر و زیردستی بود و در سال ۱۹۱۸ در پاریس بقتل رسید. (توضیح مترجم)

پسوزی آن، پرسوئالیست که ویژگی آن عبارت از این است که در اینجا برای اولین بار در تاریخ، سودهای خلق اراد و خود را علیه همه طبقات حاکمه مرحله اجرا در میآورند و البته باید هدف خود را فراسوی جامعه امروزی قرار دهند. از طرف دیگر این سودها فقط طی مبارزات روزمره در نظام موجود - و بنابراین در چهارچوب آن - میتوانند این اراده را گسترش دهند. اتحاد سودهای بزرگ خلقی با هدفهایی فراسوی تمام نظام حاضر، آمیزش مبارزه روزمره با دگرگونی انقلابی، اینست تعداد بالکنیکی جنبش سوسیال دمکراسی که باید در تمام طول مسیر حرکت تکاملی خود از میان دو پرتگاه عبور کند - دو پرتگاهی که در مسیر او قرار دارند از یکسو از دست دادن خصلت سودهای و از سوی دیگر فراموش کردن هدف نهایی است و خطری که او را تهدید میکند با سقوط سطح یک فرقه و یا لغزش پسوی جنبش اصلاح طلبانه پسوزواری است.

بهمین جهت این تصویری کاملاً غیرتاریخی است که فکر کنیم جنبه انقلابی تاکتیک سوسیال دمکراسی میتواند از قبل برای همیشه کاملاً تضمین گردد و جنبش کارگری میتواند از انحرافات اپورتونیستی برای همیشه کاملاً معین بماند. درست است که تعالیم مارکس-سلاح ناپود کند و ای طبع اشکال اصلی اندیشه‌های اپورتونیستی میباشد. اما از آنجا که جنبش سوسیال دمکراسی یک جنبش سودهایست و خطرات تهدید کند و ای که بر سر راهش قرار دارند نه از مخزن انسانها بلکه از شرائط اجتماعی نشأ میگیرد، بنابراین نمیتوان از قبل در برابر انحرافات اپورتونیستی معنیت پیدا کرد و بایستی پس از اینکه آنها در مرحله عمل شکل قابل لمس بخسود گرفتند بوسیله خود جنبش - البته با کمک سلاجهائی که مارکسیسم عرضه کرده است - بر آن فائق آمد اگر اپورتونیسم را از این نقطه نظر مورد دقت قرار دهیم، میتوانیم آنرا محصول خود جنبش کارگری و حتی بعنوان عامل اجتناب ناپذیری در تکامل تاریخی آن تلقی کنیم. اتفاقاً در روسیه که سوسیال دمکراسی هنوز جوان و شرائط سیاسی جنبش کارگری غیرعادی است، اپورتونیسم میتواند گاهی تا حدود زیادی از این نشأ و از لمس آزمایش گریز ناپذیر تاکتیک بوجود آید و بخاطر این ضرورت که مبارزات کسوسی باید در ضامبات کاملاً خاص و بی سابقهای با اصول سوسیالیستی منطبق گردد - ظاهر میشود.

البته اگر چنین حالتی وجود داشته باشد آنوقت شکست انگیز تر بنظر میرسد که بتوان از اوایل کار یک جنبش کارگری با تدوین این با آن اساسنامه تشکیلاتی، جریانهای اپورتونیستی را موقوف ساخت. کوشش برای مقابله با اپورتونیسم بوسیله این گفت بازها در واقع نه به اپورتونیسم بلکه به سوسیال دمکراسی لطمه میزند. باین ترتیب که از جریان نهضت‌های

سالم آن جلوگیری میکند و از قدرت مقاومت آن در مبارزه میگذرد - آنها نه فقط در مقابل جبرانات
 اپورتونیستی بلکه در برابر نظام اجتماعی موجود - که این نیز خود مسئله جالبی
 است - و باین ترتیب وسیله بر علیه هدف فیکار میروند .

علاوه بر این بنظر ما ، در این کوشش هراس آلود بخشی از سوسیال دمکراسی که
 میخواهد برای جلوگیری از انحراف جنبش کارگری روسیه - که این جنبش امیدواری بدهد و
 نویسد بخشد ، در حال ارتقا است - آنها تحت کفایت یک کمیته مرکزی "عالم و عالم" قرار
 دهد ، در این کوشش نیز همان ذهنی گری [سوبوکویسم] خاصی دیده میشود که بارها
 در مورد اندیشه های سوسیالیستی در روسیه تلون مزاج خود را نشان داده است . واقعا
 عجب مضحک است که وجود مبارک آدمیزاد - که خود [معلول] تاریخ است - چه نقشی در
 پیرویه تاریخی خود بازی میکند . "من" "سه" و "لورده" شده بوسیله حکومت مطلقه روسیه به
 این ترتیب انتقام میگیرد که در عالم تغیر انقلابی خود - بمنحوان کمیته متوسطه گران بنام
 "اراد" خلقی که برای او وجود خارجی ندارد - بر سر نهادن جلوس میکند و خود را قدر قدرت
 اعلام میدهد . البته "معلول" قدرتمند بودن خود را نشان میدهد و بسزوی مصاد تا زمانه برقرار
 میشود و باین ترتیب خود را "مجوز قانونی" "مرحله" متوسطه تاریخ معرفی میکند . سر
 انجام جنبش کارگری روسیه بمنحوان فرزند قانونی تر پیرویه تاریخ یا بمنحوان میکند ارد و پیو -
 سیله "زعامت" این جنبش برای اولین بار در تاریخ روسیه اراده "ملت را بطور واقعی متبلور میسازد
 در اینجا است که "من" "انقلابیون روسیه بلافاصله نعل وارونه میزنند و بار دیگر خود را بمنحوان
 رهبر قدر قدرت تاریخ اعلام میدارد و این بار در قالب مبارک هایونسی کمیته مرکزی جنبش سوسیال
 دمکراسی کارگری . در این جهان این بند باز ما هر ضمیمه نیست که تنها فاطمی که اینک
 همه دار نقش رهبری است ، "من نبود" "طبقه" کارگر است که با هزم را غنی میداند . است که
 حتی اگر خطائی هم قرار است صورت بگیرد بوسیله خود باشد و حق داشته باشد که سخا
 در بالکلیه تاریخ را به آسورد و بالاخره ما باید صراحتا بین خودمان بگوئیم : اشتباهاتی که یک
 جنبش کارگری واقعی مرتکب میشود ، از نقطه نظر تاریخی به مراتب شش بخش تر و با ارزش تر
 از بهترین "کمیته مرکزی" است که از اشتباهاتی متراهاست .

یادداشتها

- منظور از تریه پونیهونیت* درکی است که شعر بر این میاشد که اتحادیه های کارگری هستند که نیروی اصلی مبارزه* انقلابی را بوجود می آورند و نه حزب. تریه پو- نیونها اتحادیه های کارگری انگلستان میباشند که در اوائل قرن نوزدهم قدم بمرعه* وجود گذاشتند و در سال ۱۸۶۸ بصورت گنگره* تریه پونیهون در هم ادغام شدند.
- "بلانکیم" يك خط مشی انقلابی توسطه گرانه است و مبتنی بر اینست که يك سازمان کوچک توسطه گر میشوند بوسیله* يك کودتا قدرت را بدست بگیرد تا جامعه ای کونیستی را مستقر سازد. وجه تمایز* آن لویز آگوست بلانکی انقلابی معروف فرانسوی است که به جرم فعالیتهای توسطه گرانه اش ۳۷ سال از عمرش را در زندان گذراند که باین جهت طلب به "محسوس" شده بود.
- منظور از جنبش استقلال اولین گروه دست چپي در داخل حزب سوسیال دمکرات آلمان (بعد از قانونی شدن مجدد آن) میباشند. این گروه که "جوانان" نامیده میشد در سال ۱۸۹۱ از حزب اخراج گشت ولی بعدا بار دیگر بحضویت در حزب پذیرفته شد.
- "قانون مربوطه سوسیالیستها" در ۱۸۷۸ از طرف پیمارك طیه سوسیال دمکراسی صادر شد. این قانون که تمهید افراد سوسیالیست توفیق روزناه ها و غیر قانونی اصلاح نمودن دستجات و اتحادیه های کارگری را ممکن میساخت در سال ۱۸۹۰ لغو گردید.
- در گنگره* دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (از ۱۷ ژوئن تا ۸ اوت ۱۹۰۳ در بروکسل و سپس در لندن) در این حزب انشعاب شد و به جناح بلشویکی (طرف داران لنین) و جناح منشویکی (طرفداران مارتف) تجزیه گردید.
- روزناه "اندیشه" کارگر* - که از اکتبر ۱۸۹۷ تا دسامبر ۱۹۰۲ منتشر میشد - ارگان اکتونیستها بود و نماینده* جناحی از حزب سوسیال دمکرات روسیه در آستانه* قرن بیستم بود - که نیروی خود را بر سر موضوع مبارزه* اقتصادی متمرکز ساخته بود و بسا هر نوع حزب منترالیستی سیاسی مخالفت میوزید.
- در گنگره* اهن ناخ ۱۸۶۹ "حزب سوسیال دمکرات کارگری" [آلمان] تحت رهبری آگوست بیل و ویلهلم لیب گشت تأسیس شد. این حزب با "اتحادیه" همی کارگران آلمان که در سال ۱۸۶۳ بوسیله* فردیناند لاسال بنیان گذاشته شد - بود - همکاری نزدیکی داشت. در گنگره* سال ۱۸۷۰ کوتاه از اتحاد آنها، حزب واحدی بنام "حزب سوسیالیست کارگری" بوجود آمد که بعدا بعد از حزب سوسیال دمکرات آلمان شد.